

هو العليم

مرجعیت در فرهنگ شیعه

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني

اسرار ملكوت، جلد ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مرجعیت شیعه با مرجعیت عامه و اهل تسنن تفاوتی بنیادین و جوهری دارد، و بر اساس ملاکها و اقتضائات تعریف و تبیین شده در مکتب و سیره اهل بیت و رسول خدا پایه گذاری شده است. در مرجعیت عامه - همچون ابوحنیفه و دیگران - ملاک و معیار در فتوا و حکم، موافقت و مرافقت با مصلحت دنیوی و حکومت وقت است؛ و از آنجا که قصد و داعی بر حکم و فتوا، شخصیت و انانیت اوست، و در این موقعیت و شأن به دنبال حفظ شئون دنیوی و صیت و آوازه و رسیدن به حطام دنیوی است، سعی می کند خود را با مذاق و تمایلات هیئت حاکمه وقت تطبیق دهد و تا حد امکان رضایت و خشنودی آنان را فراهم آورد، و در این راستا از هیچ تملق و چاپلوسی و امر شیعی فرو نمی گذارد.

تا جایی که همچون شریح از خدا بی خبر قاضی، حکم به خروج از دین نسبت به امام وقت و فرزند رسول خدا می دهد، و یحیی بن اکثم فتوا به مسمومیت امام معصوم، حضرت جواد الأئمه می دهد و هكذا ...

مرجعیت عامه پیش از مصلحت مردم و اظهار حکم و تکلیف الهی، از نظر و میل حاکم استفسار می کند، و نظر و میل مردم را به همان جایگاه میل و اراده حاکم می کشاند و با ابزار دینی و ادله شرعی آن اراده را تثبیت می نماید، و چه بسا در این هفته حکمی به گونه ای صادر کند و در هفته دیگر به خلاف آن سخن بگوید. در مرجعیت عامه، مقصد و مقصود دنیا است، و از خدا و آخرت خبری و اثری مشهود نیست.

ذکر برخی از خصائص و ویژگی های مرجعیت شیعه

ولی در مرجعیت شیعه مطلب به خلاف آن است؛ مرجعیت شیعه یعنی اعلام و اعلان این مطلب که: مفتی، نماینده و وجود ممثل رسول الله است، و همان رفتار و گفتاری از او صادر می شود که رسول خدا و ائمه هداة در رفتار و سخنانشان با مردم داشتند.

در مرجعیت شیعه، مرجع همراه و همگام با امت در خوشی ها و سختی ها، از یکدیگر جدا نشدنی است. اگر رسول خدا حکم به جهاد با کفار می داد، خود در مدینه نمی نشست و مسلمین را به میدان جنگ بفرستد، بلکه خود از همه آنها در نبرد با دشمنان مصمم تر و به آنها نزدیک تر بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان کیفیت جهاد و مقاتله رسول خدا با کفار و مشرکین چنین

می فرماید:

كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ.^۱

«وقتی تنوره جنگ شدت می یافت و کفار و مشرکین از هر طرف بر ما هجوم می آوردند و ما خود را در محاصره و مخمصه شدید می دیدیم، به رسول خدا پناه می بردیم و از آن حضرت نیرو و توان می گرفتیم، در حالی که رسول خدا از همه ما به دشمن نزدیک تر بود.»

یعنی اگر رسول خدا فتوا به نبرد با مشرکین می داد، خود پیشاپیش لشکر به سمت آنها حرکت می نمود و به جنگ با آنان می پرداخت؛ و اوقات خود را در کناری زیر سایه درخت و جوی روان با حور و غلمان نمی گذراند، و جهت تحریک و تشویق آنان اعلامیه پشت اعلامیه صادر نمی کرد و آنان را به قربانگاه نمی فرستاد.

در جنگ جمل و صفین و نهروان زمانی که حاکم اسلام و مرجع مسلمین، علی بن ابی طالب علیه السلام حکم به قتال با قاسطین و مارقین و ناکثین فرمود، فرزندانش: حسن و حسین و محمد بن حنفیه، هر کدام فرمانده قسمتی از لشکر بودند، و خود حضرت در قلب لشکر جای داشت.^۲

بنابراین در مرجعیت شیعه اگر مرجعی فتوا به نبرد و مبارزه و جنگ با یهود و صهیونیسم صادر نماید، خود او شخصاً باید پیشاپیش مسلمین و مجاهدین تفنگ بردارد و به سوی آنان حمله آورد و از مرگ و جراحت نهراسد، و مرگ را برای دیگران و حیات را برای خود نخواهد و جراحت را برای سایرین و نعومت را برای خویش نپسندد؛ و آتش و بمب و موشک را برای فرزندان مردم، و چای و قهوه و تنقلات را برای خویش روا مدارد؛ زیرا تکلیف و حکم الهی هیچ تفاوتی بین او و سایر مسلمین ایجاد نمی نماید، و هیچ فرقی نمی گذارد، موت و حیات به دست خداست نه در اختیار من و شما! و شاید تقدیر و مشیت الهی، موت ما در میدان نبرد با کفار باشد، نه در تخت بیمارستان های لندن و آمریکا!

آری، مرجعیت شیعه خوشی خویش را خوشی مردم، و غم و اندوه خویش را غم و نگرانی و ضیق مردم می داند. و خود را از مردم جدا نمی داند، و گلیم تافتۀ جدا بافته نمی شناسد.

^۱ نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۹، ص ۱۱۶.

^۲ جهت اطلاع بر این مطلب به الاخبار الطوال، ص ۱۴۴ الی ۲۱۱؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۱ ذیل مطالب وقعة الجمل و وقعة الصفین و وقعة الخوارج مراجعه شود. (محقق)

مرجعیت شیعه تنها در مجالس عزاداری اهل بیت با مردم همراه و همگام نیست، بلکه در فتنه‌ها و ناهنجاری‌ها و خلاف‌ها و ضیق‌ها و ناروایی‌ها و تقلب احوال و گرفتاری‌های مردم با آنها هم‌نوا و هم‌صداست، و از هیچ تهدید و ارعابی هراس به خود راه نمی‌دهد.

مرجعیت شیعه مأوای مظلوم و ملجأ محکوم و پناه مستجیر است، و تنها به تماشا و نظاره نمی‌نشیند و اوضاع را به دفع الوقت نمی‌گذراند، و خموش و ساکت در گوشهٔ بیت و مأوای خویش آرام نمی‌گیرد.

او مصلحت خویش را مصلحت خدا و خلق او می‌شناسد نه چیز دیگر، و تمام هم و غم خود را در این راه مصروف می‌دارد. و با صدا و فریاد بر سر ظالمان و حاکمان خیره و خودسر خروش برمی‌آورد، مردم را به مقابله با آنان برمی‌انگیزد تا حق پایمال شده احیا گردد، و ظلم و تعدی و تجاوز محو و نابود گردد، و امنیت و عدالت و قسط در جامعهٔ اسلامی برقرار شود؛ آری این است مرجعیت شیعه.

مرجعیت شیعه افراد را به خودی و ناخودی تقسیم نمی‌کند، در نزد مرجعیت شیعه مرید و نامرید یکسان است، و پیر و جوان برای او تفاوتی ندارد، ظاهر مطلوب و نامطلوب تأثیری در حکم و قضاوت او ندارد، بین مرتب‌ترین با او و غیر، افتراقی مشاهده نمی‌کند، و نزدیکان و خویشاوندان و غیر آنان برای او تفاوتی نخواهند داشت، طلبه حوزوی و جوان دانشگاهی پیش او یکسان است. و همه افراد اعم از مردان و زنان کهنسال و جوانان و نوجوانان نوآموز فقط و فقط به ملاک حق، مورد ارزیابی و ارزش واقع می‌شوند.

در مرجعیت شیعه خواست‌ها بر اساس فطرت و وجدان و عدل حسابرسی می‌شوند، نه بر اساس حزب‌گرایی و انتحال به گروه خاص و حزب مشخص.

در مرجعیت شیعه ترس و خوف فقط از خداست و بس، و تطمیع و تهدید در آن راهی ندارد.

مقابله آیه الله انصاری همدانی با دو افسر انگلیسی در دفاع از زن جوان

مرحوم والد ما - قدس الله سره - می‌فرمودند:

در جنگ بین الملل دوم که قوای متفقین وارد ایران شده بودند، روزی دو نفر از افسران انگلیسی در همدان زن جوانی را به زور برای فحشا در خیابان می‌بردند، و هرچه آن زن فریاد می‌زد و از مردم کمک می‌طلبید و می‌گفت: «من شوهر دارم، مرا از دست این سگ‌ها نجات دهید!» کسی جرأت نمی‌کرد پا پیش بگذارد و آن عقیفه را از دست آن دو افسر مست برهاند.

در این هنگام مرحوم آیه الله انصاری همدانی - رحمة الله عليه - از آنجا عبور می کردند و نظرشان به این جمعیت که به تماشا ایستاده بودند جلب می شود و سؤال می کنند: «چه خبر است؟» مردم می گویند: دو افسر انگلیسی مست، زنی را برای فحشا کشان کشان می برند، و کسی جرأت ندارد از آنها بستاند و رها کند. ایشان فوراً به وسط خیابان می آیند و به طرف آن دو افسر انگلیسی حمله می کنند، و با وجود بدن ضعیف و جثه نحیف با عصای خود چنان بر سر آن دو افسر می زنند که سر آنها شکاف برمی دارد. و جمعیت که این منظره را مشاهده کردند، جرأت و جسارتی در آنها دمیده شد و جلو آمدند و به ایشان گفتند: شما بروید ما خود حساب اینها را خواهیم رسید. و آن زن از دست آن دو نفر خلاص گردید.

این در حالی است که بسیاری از معاندین و اهل ضلال، عرفای الهی و اولیای خدا از جمله مرحوم انصاری را متهم به گوشه گیری و عدم دخالت در امور اجتماع و بی خیالی می کنند.

مرجعیت شیعه آینه تمام نمای رسول خدا و ائمه معصومین

مرجعیت شیعه همان ادامه رسالت و بعثت پیامبران الهی و امامت و خلافت ائمه معصومین علیهم السلام است.

در مرجعیت شیعه ارتباط مرجع با نفوس افراد و با قلوب اشخاص است، و این ربط است که دل ها و جان های آنان را به سمت و سوی ملجأ و پناهگاهشان می کشاند و از آن آبشخوار همگی سیر و سیراب می شوند. در این مرجعیت مرجع دینی با فطرت و ضمائر و نفوس مردم سخن می گوید؛ و آنان با آغوشی باز، مکنون دل و ضمیر خود را با او در میان می گذارند و ارشاد می گردند. اما در سایر زمینه ها مردم به واسطه عدم هماهنگی بین فطرت و عقل و وجدان و شریعت و بین رفتار و گفتار از عقائد دینی دست برمی دارند و در مبانی شریعت سست می گردند، و این تفاوت و تناقض و تضاد را به جای آنکه به پای مرجع نامقبول بگذارند، به حساب دین و باورهای دینی می گذارند و از مذهب و دیانت دست می شویند و بر هر چه اعتقاد و باور است مهر بطلان می نهند؛ حال گناه و آثار این پدیده شوم بر عهده چه کسی است؟

در مرجعیت حقیقی و واقعی، پیر کهنسال و عالم مجرب و کار آزموده به همان مقدار و میزان از چشمه زلال معرفت و ایمان و یقین و حیات بهره مند می شود که یک نوجوان ناپخته و نامجرب و نوآموز؛ زیرا هر دو با وسیله و واسطه فطرت و عقل به این سرچشمه راه پیدا کرده اند و گمشده و مطلوب خویش را در آنجا جستجو می نمایند. و این است رمز مقبولیت و موفقیت انبیاء و معصومین

عليهم السّلام.

حضرت موسی وقتی مظلومی را در دست ظالمی گرفتار می‌بیند، با مشت و لگد او را می‌رهاند^۱ و علی مرتضی از ربودن خلخال از پای یک زن یهودی فریاد و فغانش به آسمان می‌رسد و آرزوی مرگ می‌نماید^۲ و به همین دلیل موسی برای قوم یهود، و علی برای ابدیت اسوه و مرجع و ملجأ مردم واقع می‌شوند.

آن مرجعی که از اقدام برای رهایی طیب حاج‌رضایی مظلوم و عبد صالح پروردگار استنکاف می‌کند، و شئون مرجعیّت را بهانه می‌آورد، اگر به جای طیب، فرزند خود او دچار چنین وضعیتی می‌شد همین کلام را تکرار می‌کرد و کاری به کار او نداشت؟! یا اینکه با هزار وسیله و واسطه در مقام رهایی او برمی‌آمد و به هر رطب و یابسی متشبّث و متوسّل می‌گردید؟

فرق بین مرجعیّت و اجتهاد در فرهنگ شیعه

فرق بین مرجعیّت و اجتهاد در این است که: مرجع، اعلان و اعلام فتوا می‌کند و مردم را به سمت آرا و فتاوی خود دعوت می‌نماید، و با طبع و انتشار رساله رسماً دیدگاه خویش را در مسائل شخصی و اجتماعی در معرض و مرأی قرار می‌دهد، و آن را منجز می‌شمارد و مبری ذمه تلقی می‌کند و موجب فلاح و نجات در دنیا و آخرت می‌نمایاند، و خود عهده‌دار مسئولیت عمل به رساله عملیه می‌شود.

اما در اجتهاد مسأله این طور نیست؛ شخص مجتهد به دنبال استنباط تکلیف و حکم الهی به ادله و مدارک آن مراجعه می‌کند، و حکم خدا را به میزان سعه فهم و ادراکات خویش استخراج می‌نماید و بدان پایبند می‌شود، خواه کسی به او مراجعه بکند یا نکند، خواه مردم از او تقلید بکنند یا نکنند، او کاری به مردم و تقلید آنها ندارد؛ گرچه اگر فردی مسأله‌ای را از او سؤال کرد، جایز نیست رأی و فتوای غیر خودش را به او بگوید و او را به غیر خودش ارجاع دهد، که این بیان و ارجاع، منافات با اصل اجتهاد و استنباط او خواهد داشت.

مرجعیتی فقط متصدی بیان احکام ضروری و بدیهی دین همچون وجوب نمازهای پنج‌گانه و خمس و زکات و حجّ نیست، که این مسائل حتی نیاز به تقلید ندارد، و هر فرد، حتی بدون رجوع به

^۱ سوره القصص (۲۸) قسمتی از آیه ۱۵: (فَاسْتَوْتَاهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ ﴿۱۵﴾).
^۲ الکافی، ج ۵، ص ۴؛ نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۶۸: «وَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةَ، فَيَتَنَزَّعُ جِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَانِدَهَا وَ رِعَانَهَا.»

مجتهد و مرجع می تواند بدانها عمل نماید؛ بلکه مرجعیّت بیان جزئیّات احکام و تبیین مصادیق کبرای حکم و خصوصیات آن است. مرجعیّت بیان راه کارها و اظهار عینی و خارجی تکالیف و تعیین مصداق امور است. و این یعنی پذیرش مسؤلیّت رفتار و گفتار خود در پیامدها و حوادث جامعه و اشخاص.

ذکر نمونه‌ای برای حکم خلاف و پیامدها و حوادث مترتب بر آن

حال یکی از نمونه‌های این تناقض و تضادّ و پیامدهای ناگوار را ذکر می‌کنیم تا خوانندگان محترم متوجّه اهمّیت و خطیر بودن این مسؤلیّت فوق‌العاده سنگین و کمر شکن بگردند، و به گرد این تعهد و التزام نروند و گردن خود را جسر و گذرگاه عبور اشخاص نگردانند و عواقب این مسؤلیّت را متذکّر شوند و به هوش باشند.

روزی یکی از دوستان و احبّه به منزل حقیر آمد و از مسائل و گرفتاری‌های خانواده خویش مطالبی اظهار کرد، و در ضمن آنها گفت: پدر عیال من فردی است که چندان با عقاید و باورهای ما میانه‌ای ندارد، و چه بسا آنها را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دهد، و این مسأله در خانواده ما اثر بسیار بدی به وجود آورده است و افراد را نسبت به خود متنفر نموده است و موجب مشاجره و دعوا و پرخاش شده است. تا اینکه کم‌کم مسأله اوج گرفته و این فرد نسبت به ائمه علیهم السلام نیز جسارت و جرأت یافته از آنان با کلمات و تعبیرهای نامناسب یاد می‌کند، و عیال من دیگر تمایلی به ارتباط با او ندارد و ارتباطش را با او قطع کرده است، و اخیراً طیّ تماس با دفتر یکی از مراجع درباره ارتباط با او استفسار کرده است و کسب تکلیف نموده است.

در پاسخ به او گفته شده است که: «این فرد مرتدّ است و نجس است، و عیال او بر او حرام است و بین آنها خود به خود طلاق و جدایی برقرار است، و شما نیز ابداً نباید دیگر با او رابطه‌ای داشته باشید، و خانواده خود را نیز از ارتباط با او منع نمایید، و این مطلب را باید به همه افراد فامیل اعلام رسمی کنید.»

آن شخص می‌گفت: پس از اعلام این مطلب و قطع رابطه عیالم با پدرش، وضع ما و قضایا چند برابر شد، و آن شخص که این مسائل را مشاهده کرد دیگر جسارت و تجرّی خود را به اعلی رساند و هرچه از مطالب ناگفته تا کنون پنهان می‌کرد، اینک بر زبان آورد و هیچ ابایی از طرح این مسائل نداشت. و اینک من آمده‌ام خدمت شما و از جانب عیال و فرزندانم پیغام دارم که آیا ما می‌توانیم با این مرد برخورد تند و فیزیکی بنماییم و او را سرجایش بنشانیم؟

بنده عرض کردم: آیا آنچه را که می‌گویم مو به مو انجام می‌دهید؟

گفتند: بله، هم من و هم همسر من به مطالب شما متعهد و ملتزم می شویم.

گفتم: اتهام ارتداد به یک مسلمان به این راحتی و سهولت نیست، چه بسا اینکه فرد دچار اوهام و تخیلات شده باشد، و به واسطه برخورد با بعضی از مسائل و حوادث اجتماعی و ناگواری‌ها و آنچه بر خلاف عقل و فطرت خود می‌یابد، در اصل مکتب و عقاید اصیل تشکیک می‌کند و آن را از بیخ و بن منکر می‌شود. خداوند متعال با هر کس به مقدار و میزان فهم و سعه و جودی و مدرکاتش برخورد می‌کند، و همه را با یک چوب تأدیب نمی‌کند و حساب هر فرد را با حقایقی که با آن قرین و هم‌صحب است می‌سنجد.

این شخص که در دوران رژیم گذشته چندان با مسائل شرع و احکام دین آشنایی نداشته است و پس از آن نیز آن‌طور که باید و شاید حقیقت و واقعیت دین و شریعت و ولایت امام معصوم علیه السلام برای او روشن نشده و جا نیفتاده، و علاوه به واسطه رؤیت و مشاهده امور خلاف که مسلماً با عقل و فطرت خدادادی او در تضاد و تناقض قطعی و غیر قابل توجیه می‌باشند، آن‌ته مانده باورها و معتقدات سطحی و ابتدایی خود را نیز از دست داده است؛ حال چگونه ما می‌توانیم حکم به کفر و ارتداد او بنماییم و او را واجب‌القتل و نجس‌بنداریم و حکم به جدایی و بینوئیت عیال او از او بنماییم؟! این چه حکم و قضاوتی است که ما در حق این مسکین روا می‌داریم؟

علاوه بر این، اجرای این دستورات نه تنها موجب تنبه و بیداری و تذکر او نخواهد شد، بلکه ممکن است حتی او را تا مرحله جنون و اقدام به امور خطرناک و غیر قابل جبران به پیش ببرد، و مسئولیت آنها به عهده چه کسی خواهد بود؟

این شخص نه تنها مرتد نیست، بلکه به همان ایمان و اعتقاد قبلی و اندوخته ذهنی پابرجاست، و هیچ مسأله‌ای اتفاق نیفتاده، بلکه پوششی بر روی تفکر و عقلانیت او کشیده شده و او را از ادراک صحیح و سنجش مستقیم و تشخیص صحیح از معیب بازداشته است.

شما به عیالتان که دختر اوست، بگویید: باید او را پدری دلسوز و مهربان مانند سابق تصور نماید، دست او را ببوسد و از او عذرخواهی کند، و افراد فامیل محبت و ارتباط خود را با او بیشتر کنند و کاری به حرف‌های او نداشته باشند و امر او را به خدای او واگذار نمایند.

پس از مدتی آن رفیق را زیارت نمودیم و پیش از آنکه حالات و رفتار پدر عیالش را جویا شویم، خود او به صحبت آمد و گفت: «آقا، ما طبق فرمایشات شما با آن شخص برخورد نمودیم. در ابتدای امر چنان غیر منتظره بود که تصور کرد ما قصد و غرضی داریم؛ ولی پس از مدتی که رفتار ما را باور

نمود، چنان منفعل و پشیمان و شرمنده شد که از تمامی کارها و گفتار خویش عذرخواهی نمود و توبه کرد و کم‌کم به عبادات و ادای نمازهای یومیّه مشغول شده است و دیگر از آن اعمال اثری مشهود نمی‌باشد.»

متأسفانه جامعه ما به جهاتی، از مشی و مبنای اسلام فاصله گرفته است. رحمت و عطوفت جای خود را به قساوت و طغیان داده است. صداقت و صفا جای خود را به کذب و تملّق سپرده است. عدالت و اخلاق به ظلم و ستیز متبدّل شده است. و از کتاب مبین: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^۱ را فرا گرفته‌ایم، ولی: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲ را از یاد برده‌ایم.

و خلاصه کلام آنکه: مرجعیت شیعه آینه تمام‌نمای رفتار و گفتار رسول خدا و ائمه معصومین باید باشد.

^۱ سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۲۹.

^۲ همان